

دل بر دشت بر بزم دراد سید کائنات می بینم
گشته سحر ز دشت مرقوی عهده کسکلیات می بینم
نور ز سر بر بتول عذر دارا در پیش حاجیات می بینم
دل چو خانه حسن منقش کعبه را سونات می بینم
هر چه خجسته طره ابر حینی همه را طره مات می بینم
هر یک از نه امام عادل را جمیع المکرمات می بینم
دانت سجد و جهت عالم در حدود و جهات می بینم
دیده ام این سخن می گویم تا که در پیش حیات می بینم

که جهان سر بر بزم در بزم است

همه عکس حال طلعت است

سرخ در دل نهان آمد تو رخ در رخ عیان آمد

فیض روح القدس با خودم در شکر است لا مکان آمد

ناله ناله

شاه به نام و پیشان میرا عبده کرناکم و هم نشان آمد
یار است روی در دل مینماید کعبه حجب به معنیان آمد
غیر از چشمش و شش فتنه حجب الزمان آمد
دل بر از طره اهل صلیب است بسته زان بر بیان آمد
دل تا قوسش درش بدر نم دسیدم ناطق انسان آمد
شاه محمد بر قاطع البرهان برشته تیر بر بیان آمد
دیده جمیع بان جمع نشان جبرسته فان با بیان آمد
لفظ او زور و حشرش را کاشف السوء و رحمان آمد
بر در در پیشش ز معجزه این حدیثم بگوئش جان آمد

که جهان سر بر بزم در بزم است

همه عکس حال طلعت است

لا مکان فی منزل نشان دکان بر حجره نشان آمد